

● گفت‌وگو با علی‌ربانی گلپایگانی، قاسم جوادی، رضا برنجکار و عزالدین رضائزاد

## فرقه‌شناسی؛ کاستی‌ها و ضرورت‌ها

**چکیده:** گفت‌وگوی حاضر با حضور استادان حجت‌الاسلام والمسلمین علی‌ربانی گلپایگانی، جناب آقای قاسم جوادی، رضا برنجکار و عزالدین رضائزاد، از بحث درباره ضرورت فرقه‌شناسی آغاز می‌شود و تا معنای «فرقه‌های اسلامی» ادامه می‌یابد. در میانه گفت‌وگو از کاستی‌های فرقه‌شناسی و بایسته‌های آن سخن می‌رود. همگان بر نامطلوبی وضعیت رشته «فرقه‌شناسی» در ایران اذعان داشتند، و پیش‌داوری، برخورد گزینشی، عدم مراجعه به منابع معتبر و شتابزدگی را از آفات مهم این رشته علمی در ایران و حوزه علمی قلمداد کردند. نیز درباره اقدامات مؤثر و جدیدی که در حوزه شده است، سخن گفتند.

این گفت‌وگو با همت و اجرای عالمانه حجت‌الاسلام مهدی فرمانیان عضو انجمن علمی ادیان و مذاهب شکل گرفت.

تشکر می‌کنیم از حضور گرامی اساتید محترم و محققانی که این نشست علمی را به وجود خود آراسته‌اند. شاید در آغاز لازم باشد که در پی پاسخی به این سؤال باشیم که در زمان و جهان امروز، چه ضرورت‌هایی ما را به سوی مطالعات فرقه‌شناسی دعوت می‌کند. آیا چنین توجهاتی، موجب پیشبرد اهداف علمی و عملی جوامع انسانی می‌شود، یا فقط نوعی علم ورزی بی‌هدف است؟

قاسم جوادی: مطالعات فرقه‌شناسی در حال حاضر دست کم از دو جهت حائز اهمیت است: نخست برای حوزه‌های تشیع و دوم برای مصالح عمومی جهان اسلام.

در توضیح ضرورت نخست، همین بس که بدانیم بسیاری از مسائل تاریخی و عقیدتی که ما به آنها نظر داریم، مورد توجه فرقه‌های دیگر اسلامی نیز قرار گرفته‌اند و آنان نیز درباره‌ی اکثر موضوعات و مسائلی که ما به آنها می‌اندیشیم، رأی و نظر دارند. آشنایی با آرا و انظار دیگران، در پختگی و استحکام دیدگاه‌های ما مؤثر است. یعنی ما اگر بدانیم که دیگران چگونه می‌اندیشند و چه رأی و نظری دارند، بهتر می‌توانیم از کیان عقیدتی خود دفاع کنیم و یا حتی بیش از پیش مرزها را می‌بینیم. از جهت مصالح عمومی جهان اسلام نیز لازم است گروه‌های مختلف اسلامی از یکدیگر بی‌خبر نباشند. بی‌خبری از همدیگر، ما را در موضع ضعف قرار می‌دهد و در مواقع لزوم قادر به حفظ وحدت و یکپارچگی جهان اسلام در برابر جهان غیراسلامی نیستیم. به نظر من ما هرچه به یکدیگر نزدیک‌تر شویم و آگاهی‌های بیشتری نسبت به همدیگر پیدا کنیم، خواهیم دید که اختلافات کمتر می‌شوند و اساساً بسیاری از تفاوت‌ها و اختلاف‌ها غیر واقعی است. برای نمونه عرض کنم که چند سال پیش کتابی منتشر شد با نام کلام اهل سنت. نویسنده کتاب، خود را طرفدار اصل «امر بین الامرین» معرفی می‌کند و سپس نشان می‌دهد که شماری از علمای اهل سنت نیز بر همین عقیده و باورند. مثلاً سخنانی از دانشمندان ماتریدی را می‌آورد که به دفاع از امر بین الامرین پرداخته‌اند. این نمونه‌ها نشان می‌دهد که ما هر قدر بیشتر به همدیگر نزدیک شویم، نقاط اختلافی کمرنگ‌تر می‌شوند و زمینه‌ی بهتری برای نفوذ فرهنگ شیعی و وحدت جهان اسلام پدیدار می‌گردد.

علی ربانی گلپایگانی: شناخت مذاهب و مکاتب فکری، فلسفی و دینی، همواره اهمیت و ضرورت داشته است. ریشه‌ی این ضرورت، در ضرورت دیگری است به نام «تعامل در

زندگی بشری». بدیهی است تعامل پیروان مکاتب و ادیان و مذاهب آن گاه مثبت و سازنده خواهد بود که مبتنی بر آشنایی درست با عقاید، مناسک و آداب آنان باشد. امروزه بر اثر دانش و تکنولوژی برتر، جهان ارتباطات توسعه یافته و زندگی اجتماعی در فراخ‌ترین شکل آن صورت پذیرفته است. بنابراین آگاهی از مبانی اعتقادی و باورها و آیین‌های مختلف، اهمیت مضاعف یافته است.

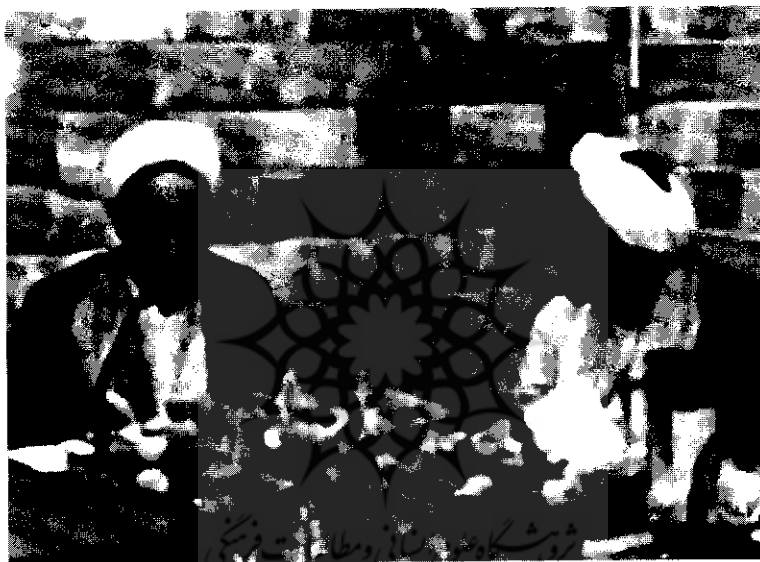
در این میان نباید نقش مخرب و منفی قدرت‌های استکباری را از یاد برد. آنان در پی تفرقه و جدایی بیشتر میان طوایف اسلامی هستند. فرقه‌شناسی، مقدمه‌جלוگیری از تفرقه‌گرایی است.

عزالدین رضانزاد: نخست باید دید منظور ما از فرقه‌شناسی چیست. آیا مراد ما فرقه‌های مسلمان هستند یا فرقه‌هایی که در دامن جامعه اسلامی، وجود آمدند، اما مسلمانان، حاضر به قبول آنها به عنوان یکی از گروه‌های اسلامی نیستند؟ گویا تا کنون همه انواع فرقه‌ها، منظور و مراد بوده‌اند؛ اما باید به تفاوت و تفکیک آنها توجه داشت. آنچه پیش از همه به نظر می‌رسد، پیشرفت شتابان و قدرتمند ارتباطات است. هر روز بر دامنه، شتاب و وسعت آن افزوده می‌شود و اندک اندک در جهانی قرار گرفته‌ایم که چاره‌ای جز تعامل با دیگران نداریم. فرقه‌شناسی به ما کمک می‌کند که راه‌های تعامل را بیاموزیم و کشتی خود را از میان این امواج خروشان بگذرانیم.

رسالت دیگری که بر عهده علوم مذاهب و فرقه‌شناسی قرار دارد، این است که جهان را از حضور خود آگاه سازیم. اکنون در میان مستشرقان، مذهب اشعری نماینده اسلام است. توسعه دانش فریق، نشان می‌دهد که اشاعره فقط یک فرقه است و نباید یک گروه را نماینده کامل یک دین شمرد. فرقه‌شناسان می‌گویند که سایر فرق اسلامی را به جهان معرفی کنند و بگویند که در حالت‌های مختلف، مکاتب فکری مختلف و برداشت‌های گوناگون از یک دین وجود دارد. سپس موضوعات مشترک را برای غیرمسلمان‌ها و خاورشناسانی که قصد مطالعه در اسلام را دارند، نشان می‌دهد تا هیچ مذهبی به تنهایی نتواند خود را نماینده اصلی اسلام در گفت‌وگوی ادیان معرفی کند. در واقع غیرمسلمان، باید مشترکات فرق اسلامی را نماینده اسلام بدانند تا در وادی‌های غلط قرار نگیرند.

رضا برنجکار: من سه نکته را در این رابطه تذکر می‌دهم:

یک. آشنایی با عقاید فرقه‌های مختلف - به‌ویژه فرقه‌هایی که در زمان حضور اهل بیت(ع) یعنی عصر امامت (قرن‌های اول و دوم) در جامعه آن روز حضور داشتند و فعالیت می‌کردند - به ما کمک می‌کند که متون و میراث خود را بهتر بشناسیم؛ زیرا برخی از احادیث ما ناظر به عقاید فرقه‌های آن روز است. بعضی سؤال‌هایی که از ائمه(ع) می‌شده است، مربوط به شبهه‌هایی است که در آن روزگار رایج بوده است. این عقاید را



پرتال جامع علوم انسانی

اصحاب در قالب سؤال مطرح می‌کردند و امامان بزرگوار شیعه پاسخ می‌دادند. بسیاری از اشارات و کنایات احادیث را جز از این طریق نمی‌توان فهمید و دریافت. مثلاً ما اگر از حضور و فعالیت‌های اهل‌الحديث و معتزله و نزاع‌های آن دو خبر نداشتیم، به‌ویژه در زمانی که معتزله حاکم بود، عمق بسیاری از احادیث مربوط به «خلق قرآن» را در نمی‌یافتیم. وقتی در روایت می‌خوانیم که «قرآن نه حادث است نه قدیم؛ قرآن، قرآن است» در واقع پاسخ به یکی از سؤال‌های مهم آن روزگار را می‌خوانیم. اگر سؤال و

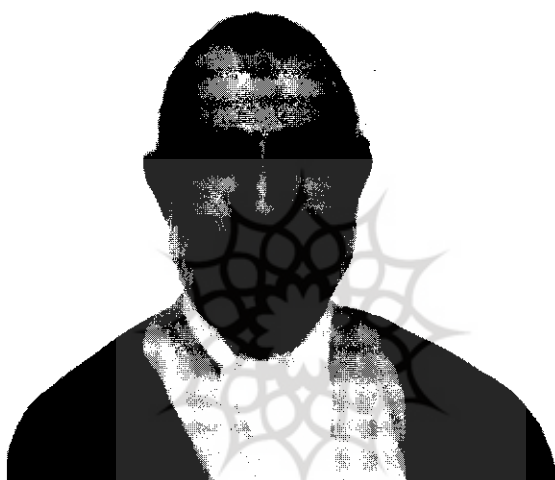
موضوع منازعات آن روز را ندانیم، خیلی نمی توانیم به ارج و عمق این پاسخ پی ببریم. ممکن است الان نزد خود بگوییم که بالاخره قرآن یا حادث است یا قدیم. نمی شود که نه حادث باشد نه قدیم! پس چرا امام این گونه پاسخ دادند؟ علت آن بوده است که در زمان مأمون کسانی که قرآن را قدیم می دانستند، دستگیر و محاکمه و محکوم به جریمه های سنگین و حتی اعدام می شدند. اگر امام (ع) می فرمود قرآن قدیم است، شیعه در وضعیت بدتری قرار می گرفت. پس از مدتی مأمون رفت و جانشینان او به خصوص متوکل بخشنامه صادر کردند که قرآن قدیم است. در روایات ما، به قول حق اشاره شده، اما برای در امان نگه داشتن شیعه از آسیب هایی که کیان تشیع را تهدید می کرد، گاهی پاسخ ها گنگ و در پرده بود. بنابراین آشنایی ما با عقاید و فرقه های مختلف اسلامی، ما را در فهم متون خودمان کمک می کند.

دو. عقاید و باورهای فرق دیگر، می توانند برای ما سؤال های جدید و زمینه های نو برای تحقیق در متون شیعی ایجاد کنند. بدین ترتیب ما به غنی سازی عقاید و فهم عمیق تر خود از متن می پردازیم. هرچه با سؤالات بیشتری مواجه باشیم، بیشتر به متون و میراث روایی خود مراجعه می کنیم و رهیافت های جدیدتری را نصیب می بریم.

سه. ضرورت سوم، همان است که سروران حاضر در این گفت و گو تذکر دادند؛ یعنی ضرورت تعامل و همزیستی با جهانیان. به هر حال ما باید بدانیم که با چه افکار و آرایبی مواجه هستیم و در چگونه جهانی زیست می کنیم. این ضرورت همیشه بوده است؛ اما در روزگار ما شدید و چندین برابر شده است. لازمه تعامل درست و معتدل، شناخت «دیگران» و «دیگراندیشان» است؛ خواه اسلامی، خواه غیراسلامی. درک درست، مقدمه تعامل است. حتی اگر قصد تبلیغ عقاید خودمان را هم داشته باشیم، باز لازم است که بدانیم مخاطب ما چه پیش زمینه ها و ذهنیت هایی دارد. البته تعامل، اعم از تبلیغ است. ما گاهی به قصد تبلیغ و گاهی به قصد زندگی آرام و سالم تعامل می کنیم و در هر صورت، گریزی از همزیستی نداریم.

❦ وضعیت کنونی مطالعات فرقه شناسی چگونه است؟ در چه مرحله و موقعیتی قرار داریم؟ در گذشته یعنی چندین قرن پیش چگونه بوده است؟ آیا به نظر نمی رسد که در قرون اخیر، به رشته فرقه شناسی کم مهری شده است؟

علی ربانی گلپایگانی: متأسفانه از وضعیت مطالعات فرقه‌شناسی در دیگر کشورهای اسلامی، اطلاعات دقیق و روزآمدی ندارم؛ اما در حوزه‌های شیعی و وضعیت مطلوبی نداریم. تا وقتی که مباحث اعتقادی و کلامی در مراکز علمی ما، جزء دروس جنبی و فرعی است، وضع به همین متوال خواهد بود. حتی المقدور باید سعی شود که در آموزش کلام گام‌های مؤثرتری برداشت.



ژوئیه‌شگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی

رضا برنجکار: این ضعف و فتور همیشه وجود داشته است؛ هم در معرفی و شناساندن باورهای خودی، و هم در شناخت فرقه‌های دیگر. البته ظاهراً غیر از شیعه، دیگران هم این ضعف را دارند. مثلاً شما به کتاب ملل و نحل شهرستانی که نگاه می‌کنید، تعجب می‌کنید که مؤلف چقدر از باورهای شیعه بی‌خبر بوده است. نسبت‌هایی به ما می‌دهند که حقیقت ندارد. حتی در گزارش‌های تاریخی یا جغرافیایی نیز خطاهای عجیبی دارند؛ مثلاً شهرستانی می‌نویسد که یکی از امامان شیعه (ظاهراً امام هادی) در قم مدفون است! اما در ایران مشکل اساسی به‌گزینش‌های غلط براساس اطلاعات ناکافی بر می‌گردد. اگر هدف ما از شناخت، حمله و رد باشد، به خود خیلی زحمت نمی‌دهیم که دقیق و

گسترده مطالعه کنیم. همین که دو سه نکته برای رد کردن پیدا کنیم، خود را فارغ می‌دانیم و دیگر پی کار را نمی‌گیریم. آنان هم همین مواجهه را با ما داشته‌اند. دنبال نقاط و نکات مثبت مذاهب نیستیم. چشم خود را بر محورهای اشتراکی می‌بندیم و فقط دنبال جاهایی هستیم که بتوانیم رد کنیم. می‌دانید که برای رد کردن، فقط کافی است دستاویزهایی پیدا کنیم. بنابراین گزینشی عمل می‌کنیم. به ویژه در روزگار ما این نوع برخورد و تعامل درست نیست؛ چون ارتباطات به گونه‌ای است که همه می‌توانند صدایشان را به جهانیان برسانند. پس گزینشی عمل کردن ما، سودی به حال ما ندارد. کسانی مانند شهرستانی نیز اگر قدری بیشتر درباره شیعه تحقیق می‌کردند، خیلی از آن حرف‌ها را نمی‌زدند.

**سوال:** برای رسیدن به وضعیت مطلوب چه باید کرد؟ آیا مطالعه فرقه‌ها با تاکید بر کتاب‌های ملل و نحل کافی است؟ چه راه‌های دیگری را پیشنهاد می‌کنید؟

علی ربانی گلپایگانی: نه؛ کافی نیست. البته ارزش کتاب‌هایی که در موضوع ملل و نحل نوشته‌اند، قابل انکار نیست؛ اما هم به لحاظ تنوع و تعدد مشکل دارند و هم به لحاظ کیفیت و محتوا. در هر حال نباید به کتاب‌های ملل و نحل بسنده کرد؛ بلکه باید به منابع دست اول و معتبر هر مذهب و فرقه مراجعه کنیم.

**سوال:** پس، از چه راه‌هایی می‌توانیم به شناخت دقیق فرقه‌ها نایل شویم؟

علی ربانی گلپایگانی: اولاً باید سراغ منابع معتبر و دست اول هر فرقه برویم؛ ثانیاً باید نگاه واقع‌بینانه و دور از پیش‌داوری داشته باشیم. هر گونه حب و بغض آفت تحقیق و مطالعه است. همچنین باید در نقل و نقد آرا موضع بی‌طرفانه را حفظ کرد. از نقدهای احساسی نیز پرهیز کنیم و تا می‌توانیم در نقد دیگران منطقی باشیم.

رضا برنجکار: شناخت کامل و دقیق، بسیار مهم است. شناخت باید همه‌جانبه و دقیق باشد. اگر می‌خواهیم فرقه‌های اسلامی را بشناسیم نباید گزینشی عمل کنیم و فقط به سراغ فرقه‌هایی برویم که بهتر می‌توانیم رذشان کنیم. باید بدون پیش‌داوری همه فرقه‌های مطرح در جهان اسلام را موضوع قرار دهیم و مطالعه کنیم. حتی نباید به شناخت فرقه‌هایی بسنده کنیم که طرفداران بیشتری دارند. با مراجعه به یک کتاب ملل و نحل هم نمی‌توان تکلیف فرقه‌ها را

تعیین کرد. ما وقتی به خودمان توجه می‌کنیم، می‌بینیم که در مسئله‌های بسیاری با هم اختلاف داریم؛ حالا شما فرض کنید یک عالم سنی بیاید همه عقاید شیعه را خلاصه و ساده کند و بگوید شیعه یعنی این! پذیرفتنی نیست؛ چون خود دانشمندان شیعی درباره تک تک این مسائل با هم بحث و جدال دارند. ما هم نباید چنین رفتاری با دیگران داشته باشیم. آیا درست است که یک عالم غیر شیعی با مراجعه به یک کتاب شیعی، فتوا بدهد که شیعه قائل به تحریف قرآن است؟ علی‌رغم اینکه همه علمای ما تحریف را رد کرده‌اند، بالاخره گاهی یکی پیدا می‌شود که نظر دیگری داشته باشد. دیگران نباید با تاکید بر یک نظر شاذ و نادر، شیعه را متهم به چنین آراییی کنند. ما هم نباید با دیگران این گونه رفتار کنیم.

عزالدین رضانژاد؛ در حال حاضر فعالیت‌های مهمی در جهت فرقه‌شناسی شده است. در غرب و مشرق، دائرةالمعارف‌هایی نوشته می‌شود که راه را هموارتر می‌کنند. وضعیت کنونی ما تا ۵۰۰ سال پیش خیلی فرق کرده است. مع الاسف هنوز در جایی نیستیم که باید باشیم. به‌ویژه آنکه در برخی از همین کارهایی که تاکنون شده است، کاستی‌های فراوانی وجود دارد. مثلاً دائرةالمعارفی که خانم دکتر فاطمه محجوب در مصر نوشته است، حاوی حرف‌های عجیبی است. وی در معرفی شیخیه، آن‌گاه که می‌خواهد از سید کاظم رشتی سخن بگوید، می‌نویسد او یک کشیش بود که بعدها خودش را مسلمان جا زد! هیچ سندی هم ارائه نمی‌کند. در دائرةالمعارف‌هایی هم که غیرمسلمان‌ها می‌نویسند، گاهی شاهد اطلاعات غلط و بی‌اساسی هستیم.

در ضمن باید به محصول تحقیقات خاورشناسان هم توجه ویژه کنیم. آنان چند دسته‌اند: برخی اهداف سیاسی دارند؛ برخی در پی نوعی تبلیغ دین خود هستند و به اصطلاح تحقیقات خود را در مسیر فعالیت‌های تبلیغی قرار داده‌اند. بعضی هم البته اهداف علمی و پژوهشی دارند. اینها را باید از هم جدا کنیم و همه را با یک چوب نزنیم. این را هم عرض کنم که ذائقه‌ها گاهی خیلی فرق می‌کند. برخی از منظر عرفانی می‌نگرند. چنین منظرهایی باعث می‌شود که داوری‌ها خیلی جامع نباشد. مثلاً برای کسی که اصل عرفان است، بر نقاط خاصی تکیه می‌کند و ممکن است گرایش‌های پیدا و پنهانی به یک فرقه خاص بیاید.

نکته دیگر به وضعیت سیاسی - اجتماعی جهان اسلام و نقش حکومت‌ها در مسیر





تحقیقات مربوط می‌شود. متأسفانه برخی نویسندگان به هدف تبلیغ فرقه خود به مطالعات فرقه‌شناسی روی آورده‌اند. بدین ترتیب تحت تأثیر شرایط اجتماعی و حکومتی، بیشتر دنبال نقاط ضعف دیگر فرق اسلامی هستند. چنین سابقه‌ای در نویسندگان قرون سوم تا ششم هم وجود داشته است. مثلاً در آن کتاب‌ها نوعاً بر روی ۷۳ فرقه تأکید می‌شده است. بغدادی - مثلاً - مذهب خود را ناجیه و باقی مذاهب را گمراه معرفی می‌کند؛ غافل از اینکه حتی اگر سند حدیث افتراق هم صحیح باشد، معلوم نیست فقط مربوط به قرن خاصی باشد. وقتی نویسنده قرن چهارمی می‌خواهد ۷۳ فرقه را نام ببرد، به فرق عصر خود نظر می‌کند. در این صورت از فرقه‌هایی که پس از این می‌آیند، غافل می‌شود و آن فرقه‌ها دیگر مشمول حدیث افتراق نمی‌شوند!

اما آنچه به ما بر می‌گردد و لازم است که انجام دهیم، نخست بازخوانی و بازبینی کتاب‌های پیشینیان ما است؛ یعنی مطالعه دقیق همه گروه‌هایی که به نحوی به شیعه مربوط می‌شوند. باید در شناخت و داوری‌های خود به شیوه‌ها و با تمسک به معیارهایی حرکت کنیم که کمابیش نزد همه فرق مقبول است. بدون رعایت قواعد عمومی و علمی فرقه‌شناسی، کسی به رأی و داوری‌های ما اطمینان نمی‌کند. دیگر آنکه لازم است از همه دیدگاه‌ها - اعم از فقهی، اصولی، کلامی و فرهنگی - خبر داشته باشیم. حداقل فی‌الجمله بدانیم که در زمینه‌های مختلف چه دیدگاه‌هایی وجود دارد. نظریه‌هایی که مطرح می‌کنیم باید ناظر به این دیدگاه‌ها باشد؛ و گرنه پختگی لازم را نخواهد داشت.

قاسم جوادی: اگر داوری ما در موضوع وضعیت فرقه‌شناسی، براساس کتاب‌ها و نوشته‌های موجود باشد، باید اذعان کنیم که در وضعیت مطلوبی قرار نداریم. اگر به کتاب‌هایی که شیعه اثنی عشری را معرفی کرده‌اند، مراجعه کنیم، خواهیم دید که از دقت لازم برخوردار نیستند؛ برخی کمتر و برخی بیشتر. ممکن است همین بی‌دقتی در معرفی سایر فرق هم باشد و ما چون اطلاع کافی از آن فرق نداریم، نتوانیم بفهمیم که گزارش این کتاب‌ها چقدر درست و چقدر نادرست است. کتاب‌های معدودی را می‌توان یافت که جدی و دقیق باشند. ائمه ما در ردّ گروه‌های مخالف، از چنین شیوه‌هایی استفاده نمی‌کردند. الان ما براساس یکسری اطلاعات ناقص یا حتی نادرست، فرقه‌های دیگر را ردّ و انکار می‌کنیم. اگر آگاهی‌های ما دقیق‌تر باشد، حتماً بهتر از قبل می‌توانیم با سایر مکاتب مواجهه علمی

کنیم. البته من معتقدم که این وضعیت در ایران بهتر از سایر کشورها است. هرچند در ایران هم هنوز تحقیقات کامل نشده، اما در سایر مناطق جهان وضع بهتر از ایران نیست. به ویژه با انگیزه‌هایی که جدیداً پیدا شده، امید به آینده بیشتر شده است.

نکته دیگری که تذکر آن خالی از فایده نیست، آن است که در چیدمان مذاهب، ضرورت دارد یک تقسیم بندی سه گانه را پذیرا باشیم؛ یعنی از سه ناحیه به مذاهب نگاه کنیم: کلام، فقه و تصوف. در بخش‌های اول و دوم (کلام و فقه) در ایران کارهایی شروع شده و مراکزی برای تحقیق در مذاهب فقهی و کلامی تأسیس شده است. در این بخش‌ها با وضعیت مطلوب، فاصله چندانی نداریم. اما در موضوع تصوف، به دلیل پیش‌دوری‌ها و ذهنیت منفی به سلاسل صوفیه، حاضر به کار جدی و دقیق علمی روی آنها نشده‌ایم. اولاً باید بپذیریم که بسیاری از جریان‌های فکری در جهان اسلام، به نوعی منسوب به تصوف و عرفان است. ثانیاً وضعیت تصوف در جهان، غیر وضعیت آن در ایران است. کشورهای وجود دارند که اکثریت آنها متعلق به یکی از سلاسل صوفیه محسوب می‌شوند. گمان می‌کنم با همان قدرت و شدتی که به بخش‌های اول و دوم پرداختیم، لازم است بخش سوم را نیز در دستور کار خود قرار دهیم و مرکزی تأسیس شود که برنامه اصلی‌اش شناسایی سلسله‌های صوفیه و بازخوانی فکری و تاریخی تصوف باشد.

علی ربانی گلپایگانی: همان‌طور که آقایان فرمودند، برخورد گزینشی و پیش‌داورانه یکی از موانع مهم شناخت حقیقت است و از آنجا که پژوهش در زمینه فرق و مذاهب باید با انگیزه یافتن حقیقت باشد، برخورد گزینشی مانع از دست یافتن به این هدف می‌شود. از طرفی چنین برخوردهایی از سوی پژوهشگر درباره مذاهب دیگر، سبب می‌شود دیگران نیز همین راه و روش را در مواجهه با ما اتخاذ کنند.

**پرسش:** به طور مشخص حوزه‌های علمیه باید چه گام‌های دیگری بردارند تا به وضعیت مطلوب برسیم؟ البته توجه دارید که هر تصمیمی که اتخاذ می‌شود باید با توجه به مشکلات و موانع باشد. بنابراین باید روش‌ها و گام‌هایی را پیشنهاد کرد که با واقعیت‌های موجود در جامعه و حوزه سازگار باشد؛ زیرا آرمان‌گرایی افراطی، همیشه به ما لطمه زده است. از چه راه و روش‌هایی باید استفاده کرد تا به مطلوب‌ترین وضعیت در رشته مطالعات فرقه‌شناسی برسیم؟

قاسم جوادی: اولاً همان طور که پیش تر عرض کردم باید همه بخش ها را در نظر بگیریم: فقه، کلام و تصوف. ثانیاً افزون بر کارهای فردی، جا دارد که برنامه ریزی های کلان را



هم در دستور کار خود قرار دهیم. اگر حوزه به این نتیجه رسیده است که باید فرقه های اسلامی را شناسایی کند و به آنها نیز بپردازد، بنابراین نباید بی برنامه باشد. حوزه باید فرقه شناسی را در شمار رسالت های علمی خود بگنجد و به تحقیقاتی که در گوشه و کنار از سوی محققان منفرداً انجام می شود، بسنده نکند.

عزالدین رضانژاد: می دانید که تا کنون قدم های خوبی برداشته شده است؛ تأسیس انجمن ادیان و مذاهب در معاونت پژوهشی گام مؤثری است. رشته های تخصصی هم در مرکز جهانی علوم اسلامی در گروهی به نام ادیان و مذاهب راه افتاده است. در بیرون از حوزه هم دانشگاه مذاهب اسلامی را داریم که آموزش ها و برنامه های خود را آغاز کرده است. مدارس اهل سنت هم کمابیش فعالیت های خود را با رویکردهای آموزشی - پژوهشی آغاز کرده اند. مرکز ادیان و مذاهب هم که با تشکیل گروه های مختلف و تولید منشورات

علمی و مجله، گرمی خاصی به این عرصه داده و تاکنون گام‌های بلندی برداشته است. اما یکی از کارهایی که باید انجام شود، معرفی هر فرقه از سوی محققان همان فرقه است. قطعاً یک عالم زیدی یا اسماعیلی، بهتر از دیگران می‌تواند مذهب خود را معرفی کند. ما گاهی در معرفی یک مذهب به منابعی استناد می‌کنیم که علمای آن مذهب، اصلاً آن منبع را موقوف نمی‌دانند. اما اگر از خودشان بخواهیم که فرقه و مذهب خود را معرفی کنند، کمابیش مطمئن می‌شویم که به مرزهای شناخت نزدیک‌تر شده‌ایم. گاهی یک مذهب را منسوب به عقیده‌ای می‌کنیم؛ اما بعداً معلوم می‌شود که در طی تطورات تاریخی، پیروان آن مذهب، از آن عقیده برگشته‌اند. ولی ما چون به کتب قدیم مراجعه کرده‌ایم، گمان می‌کنیم که آن عقیده هنوز در میان آنها وجود دارد. حوزه‌های علمیه ناچارند که بر اساس واقعیت‌های روز عمل و حرکت کنند. اطلاعات موجود نزد ما، کافی نیست.

رضا برنجکار: علاوه بر آنچه دوستان فرمودند، من روی یک مسئله دیگر هم تأکید دارم. ابتدا باید نگاهی به تاریخچه فرقه‌شناسی کنیم تا معلوم شود که انحراف از کجا آغاز شد. نویسندگان ملل و نحل، بر اساس حدیث افتراق، سعی می‌کردند شمار فرقه‌های اسلامی را هر طوری که شده است، به عدد ۷۳ برسانند؛ به‌ویژه دانشمندان اشاعره خیلی روی این عدد تأکید داشتند. به همین دلیل مجبور به تکثیر شدند و به تعداد دانشمندان کلامی و فقهی، فرقه ساختند و معرفی کردند! در حالی که بسیاری از این عالمان، فرقه نداشتند. در مقابل فرقه‌های مهمی که واقعاً فرقه بودند و میان آنها مرزهای غلیظی هم بود، یکی حساب کردند. مثلاً اهل الحدیث، اشاعره و ماتریدیه را یکی دانستند و مجموعه را «اهل سنت» نامیدند. در حالی که این سه فرقه، با هم اختلافات اساسی دارند. اهل الحدیث، کاملاً با علم کلام مخالف است. اساساً با هرگونه عقل‌ورزی در دین مخالفت می‌کنند. اشاعره کمابیش اهل استدلال و خردورزی است. ماتریدیه بیرون از فضای هر دو است. مثلاً ماتریدیه در بحث جبر و اختیار، بسیار به معتزله و امامیه نزدیک می‌شود؛ زیرا امر بین الامرین را می‌پذیرد. به امامیه که می‌رسند، از هر عالم یک فرقه می‌سازند؛ اما در میان خودشان از اهل الحدیث تا معتزله را یک فرقه می‌دانند! یکی از وظایف مهم ما، نقد این شیوه فرقه‌سازی است. در واقع تکثیر بی‌مبنای فرق، سودی به حال شناسایی آنها ندارد. دلیل این وضعیت به نظر من ناهمدلی و مقدمه‌چینی برای حمله و ردّ است. یعنی از



ابتدا بنا بر شناخت نبوده است؛ همه فعالیت‌ها برای ردّ و ابطال بوده است. کاپلستون حرف جالبی دارد. می‌گوید: در شناخت یک اندیشه، ابتدا باید با آن همدلی کرد. حتی باید خودمان را پیرو آن اندیشه بپنداریم تا بهتر به دقایق و ظرایف آن آگاه شویم.

شناخت ما از آن اندیشه یا فرقه، کامل که شد، شروع کنیم به نقد. اگر بخواهیم از اول حمله کنیم و به قصد نقد به مطالعه روی آوریم، شناخت کامل و دقیقی پیدا نمی‌کنیم. بنا بر این یکی از بهترین راه‌های شناخت و سپس نقد، همدلی است و اینکه قصد و انگیزه خود را منحصر کنیم به فهمیدن، نه حمله کردن.

نکته دیگری که باید بیفزاییم این است که حوزه باید در این مسائل و عرصه‌ها، کار ستادی بکند؛ یعنی به تقویت اقرار و هماهنگ‌سازی مراکز وابسته به خود پردازد. نیازی نیست که مستقیماً به رشته‌هایی مانند فرقه‌شناسی وارد شود. همین که مراکز اقماری خود را حمایت کند و آنها را به رسمیت بشناسد، کافی است. به هر حال مراکز و مؤسسه‌ها و دانشگاه‌های وابسته به حوزه، جزء حوزه محسوب می‌شوند. نباید انتظار داشت که حوزه علاوه بر تأسیس و تشکیل مؤسسه‌های تخصصی، مستقیماً هم وارد همه موضوعات بشود. هدایت، حمایت، هماهنگی، تقویت و نظر مساعد داشتن، وظیفه‌های اصلی حوزه است، نه مباشرت در هر کاری که ضرورت دارد. البته آشنایی‌های اولیه در دروس سال‌های اول لازم است تا طلبه بتواند شناخت دقیق و روزآمدی از رشته‌های علمی پیدا کند و در آینده یکی را به اختیار خود برگزیند و پیش برود.

در باره تقسیم‌بندی جناب آقای جوادی، به نظر من باید کمی تأمل کرد. شاید نتوان «تصوف» یا «عرفان» را در شمار فرق آورد. این تقسیم‌بندی مبنای درستی ندارد؛ زیرا در میان هر یک از فرق و مذاهب اسلامی، عده‌ای متکلم‌اند، عده‌ای فقیه، عده‌ای عارف و صوفی. تصوف، چیزی جدا از مذاهب نیست. مذهب خاصی نیست که قسیم آنها باشد. تصوف و عرفان، هم در شیعه وجود دارد، هم در میان اهل سنت؛ مذهبی مستقل و بیرون از یک یک آنها نیست. ما صوفی شیعه داریم و صوفی سنی.

**نتیجه:** درست است که ما باید به وظیفه خود، درست و دقیق عمل کنیم و انصاف و واقع بینی را از یاد نبریم؛ اما آیا دیگر مذاهب هم در معرفی شیعه تا کنون انصاف و روش‌های علمی را به کار برده‌اند؟ ما باید در مواجهه با دیگر فرق اسلامی همان‌طور عمل کنیم که دوست داریم آنها با ما عمل کنند. آیا تاکنون این‌گونه بوده است؟

علی ربانی گلپایگانی: انتظار ما از پیروان مذاهب دیگر آن است که در مطالعهٔ مذهب تشیع، واقع‌نگر و منصف باشند و از روش‌های علمی در مطالعهٔ مذاهب تخطی نکنند. پیش‌داوری، برخورد گزینشی، کتمان حقیقت، تفسیر به رأی و حب و بغض‌های فرقه‌ای (تعصب) مانع‌های بزرگی بر سر راه شناخت مذاهب اسلامی است. هم ما و هم دیگران باید در نسبت دادن عقاید به مذاهب گوناگون، به منابع اصلی آنها نظر کنیم. باید ببینیم نظر اکثر پیروان یک فرقه چیست. قضاوت بر اساس باورهای شاذ و استثنایی مذاهب، جوانمردانه نیست. مثلاً وهابی‌ها در نقد شیعه، خیلی اوقات به باورها و فتوایی استناد می‌کنند که نظر عمومی و اکثریت دانشمندان امامیه نیست. در میان دانشمندان ما، شیخ مفید، نمونهٔ محقق و نویسنده‌ای است که بسیار منصف و موفق عمل کرده است. البته برخی از نویسندگان ما نیز گاهی از جادهٔ انصاف خارج می‌شوند؛ اما ما در میان مؤلفان خود کسانی را داریم که بسیار عالمانه و منصفانه دربارهٔ مذاهب دیگر داوری کرده‌اند. باید کار و کوشش این گروه را الگو قرار دهیم و از بی‌انصافی‌های معمول در این عرصه پرهیز کنیم. اینکه دیگران چگونه عمل کرده‌اند، نباید ملاک ما باشد. مطمئناً اگر ما به وظیفهٔ خود درست و منصفانه عمل کنیم، دیگران نیز کم‌کم مجبور خواهند شد که به شیوه‌های عملی‌تر در مواجهه با امامیه روی بیاورند.

**پرسش:** شاید برای عملی‌تر کردن روش‌ها، اولین گام شناخت مرزبندی‌ها و پدیدآوردن تقسیمات منطقی است. مثلاً اینکه اول بدانیم اساساً «فرقه‌های اسلامی» یعنی چه و به چه گروه‌هایی می‌توان گفت فرق اسلامی؟ آیا هر گروهی که در جوامع اسلامی، رشد کنند و از میان مسلمانان سر بر آورند، فرقهٔ اسلامی محسوب می‌شوند؟

رضا برنجکار: فرق اسلامی، یعنی هر فرقه‌ای که نسبت ویژه‌ای با اسلام پیدا می‌کند؛ هر چند خود را مسلمان ندانند. مثلاً بهائیت قائل به دین جدید شده‌اند و اسلام را منسوخ می‌دانند. اما به هر روی به نحوی با اسلام ارتباط پیدا می‌کنند؛ زیرا آنان خود را جدا شده از اسلام می‌دانند. بنابراین به اسلام ربط پیدا می‌کنند. البته در بررسی آنها باید متذکر شویم که الان خود را مسلمان نمی‌دانند. غلات هم همین وضعیت را دارند. غلات و علویون، بررسی‌های خاصی را می‌طلبند. گروه‌هایی مانند بهائیه را چه در شمار فرقه‌های اسلامی بدانیم و چه ندانیم، باید در کتب فرقه‌شناسی اسلامی دربارهٔ آنها بحث کنیم. بنابراین مهم نیست که جزء فرقه‌های اسلامی محسوب می‌شوند یا نه؛ مهم این است که در آثاری که فرق و مذاهب اسلامی را بررسی می‌کنند، باید از آنها نیز بحث شود.

عزالدین رضائزاد: به عقیده من نباید از این گروه‌ها در کتب مربوط به فرق اسلامی بحث شود. وقتی خودشان می‌گویند ما مسلمان نیستیم و هیچ ربطی به اسلام نداریم، ما چرا



آنها را در کنار مذاهب اسلامی قرار دهیم و درباره عقایدشان تحقیق کنیم. به نظر من آوردن نام فرقه‌هایی مانند بابیه و بهائیت در میان مذاهب اسلامی، نوعی امتیاز دادن به آنها است. مگر اینکه خودشان اعلام کنند که ما مسلمانییم و به نوعی به امت اسلام مربوط می‌شویم. نفس اینکه در جامعه اسلامی حضور دارند، کافی نیست. در کشورهای اسلامی ممکن است مردمانی باشند که بت هم بپرستند. آیا به این دلیل که ممکن است قبلاً مسلمان بوده‌اند، آنها را هم در میان فرق اسلامی جای بدهیم؟

رضا برنجکار: درست است؛ ولی منظور ما از فرق اسلامی، فرقه‌هایی است که در دامان فرهنگ اسلامی به وجود آمده‌اند. من در کتاب فرق اسلامی بخش جداگانه‌ای را به غلات اختصاص داده‌ام و بابیه را هم در همان بخش آورده‌ام؛ چون آنها هم به نوعی جزء غلات محسوب می‌شوند. وقتی رهبر و پیشوای خود را پیغمبر می‌دانند، گرفتار غلو شده‌اند. اول

گفتند رئیس ما پیغمبر است! بعد گفتند خدا است! اینها را هم در کتاب آشنایی با فرق اسلامی آوردم؛ زیرا آنان انحرافی در فرهنگ اسلامی بودند. اما تصریح کرده‌ام که خارج از اسلام‌اند. در مقدمه هم گفته‌ام که فرقه بایبه از فرق ضاله و بیرون از کیان اسلام محسوب می‌شود؛ ولی چون در جهان اسلام پدید آمده‌اند، چاره‌ای نداریم جز اینکه درباره آنها هم بحث کنیم. پیروان بایبه، حتی در اوایل تأسیس بایبه، خود را مسلمان می‌دانستند. اما کم‌کم حساب خود را از مسلمانان جدا کردند.

عزالدین رضانژاد؛ بنابراین کار درست‌تر آن است که در کتاب‌هایی که در معرفی فرق اسلامی نوشته می‌شود، بخش جداگانه‌ای را ضمیمه کنیم و در آن از فرقه‌هایی سخن بگوییم که مسلمان نیستند، اما به دلایلی ما مجبوریم درباره آنها بحث کنیم. من هم ضرورت پرداختن به این دست از فرقه‌ها را انکار نمی‌کنم؛ اما باید طوری رفتار کنیم که باعث شبهه و سوءاستفاده آنان نشود. به هر حال فرقه‌هایی مانند بایبه و بهائیت مشمول هیچ یک از احکام اسلام نیستند. آنان را حتی نمی‌توان در گورستان مسلمین دفن کرد و هیچ یک از احکام ظاهری اسلام بر آنها بار نمی‌شود.

ماجرای غلات، کمی متفاوت است. غالبان خود را غیرمسلمان نمی‌دانند. البته ما آنها را مسلمان نمی‌دانیم؛ ولی آنها خود را مسلمان‌تر از همه می‌دانند. قرآن را قبول دارند، و به پیامبر اسلام ایمان دارند. با وجود این، مسلمان نیستند؛ یعنی ما آنها را مسلمان نمی‌دانیم. بنابراین به یک معنا وضعیت غلات، همان وضعیت بایبه و بهائیه است؛ و به یک معنای دیگر با آنها فرق دارند.

**سوال:** وضعیت گروه‌هایی مانند قادیانیه، شیخیه و علویون ترکیه چیست؟ آیا آنها هم در شمار فرق اسلامی محسوب می‌شوند یا خیر؟ با توجه به اینکه این فرق و مذاهب، همگی اسلام و قرآن و پیامبر را قبول دارند و گاهی برای تبلیغ اسلام در جهان، زحمتهایی هم می‌کشند.

عزالدین رضانژاد؛ ماجرای گروه‌هایی که نام بردید، با غلات و بایبه فرق می‌کند. درباره علویون و شیخیه اتفاق نظر وجود دارد که خارج از اسلام‌اند. درباره غلات و هر گروهی که قائل به الوهیت غیر الله باشد، اتفاق نظر وجود دارد که مسلمان نیستند. غلات در میان شیعیان اثنی‌عشری، زیدیه، حنفیه، مالکی یا... ممکن است وجود داشته باشند. همه آنها خارج از اسلام‌اند. اما گروه‌هایی هم وجود دارند که اصلاً دین جدید با احکام جدید آورده‌اند. مثلاً بایبه



و بهائیه، مدعی ادیان جدیدند. اما گروه‌هایی مثل شیخیه، جزء فرق اسلامی محسوب می‌شوند. سخن از دین و کتاب جدیدی نمی‌گویند و دینی در مقابل اسلام محسوب نمی‌شوند. در مورد قادیانیه هم می‌دانید که دو قرائت وجود دارد: طبق یک قرائت، غلام احمد قادیانی، فقط یک مبلغ و مجدد اسلامی بوده است. اما در قرائت دیگر، غلام احمد پیغمبر است! گروه دوم ملحق به غلات می‌شوند و نمی‌توان مسلمان بودنشان را پذیرفت. ناگفته نماند که ما باید همیشه درباره مذاهب، از آخرین اصلاحات و تحولات آنها باخبر باشیم؛ و گرنه نمی‌توانیم قضاوت درستی درباره آنها داشته باشیم.

**پرسش:** آخرین سؤال را به آفات و آینده مطالعات فرقه‌شناسی اختصاص می‌دهیم. مسئولیت ما درباره آینده این رشته مهم چیست و از چه راه‌هایی باید رفت که دچار کمترین آفت‌ها شویم؟ علی ربانی گلپایگانی: اول باید آفات را شناسایی کنیم و سپس راه آینده را مشخص نماییم. به طور خلاصه آفات مطالعات ادیان و مذاهب چنین است:

۱. اهتمام به ردیه‌نویسی، به جای حقیقت‌جویی؛
۲. شتابزدگی در داوری و کم‌دقتی در مطالعه آرای ارباب مذاهب؛
۳. نسبت دادن نظرهای شاذ و نادر به عموم پیروان یک مذهب؛
۴. مراجعه به منابع دست اول و معتبر نزد هر گروه؛
۵. ارجاع به منابعی که اگرچه نزد مخالفان یک مذهب معتبر است، اما پیروان مذهب مورد بررسی، آن را در شمار منابع معتبر نمی‌دانند؛
۶. فقدان صلاحیت علمی لازم در فرقه‌شناسی.

برای پرهیز از آفات مذکور و پیدا کردن بهترین راه‌ها در شناسایی مذاهب و فرق اسلامی، ضرورت دارد ستادی متشکل از افراد با صلاحیت تشکیل شود. این ستاد نخست باید اولویت‌ها و ضرورت‌ها را شناسایی کنند. سپس کاستی‌ها را با امکانات موجود بسنجند و راه مؤثرتر را برگزینند. وظیفه دیگر این مجموعه ستادی، جمع‌آوری میراث گذشته و استفاده از تجربه‌های پیشینیان است. در مجموع کار ستادی و هماهنگی، بسیار مفیدتر و مؤثرتر از تلاش‌های فردی است.

**پرسش:** بسیار ممنونیم از حضور عالمانه سروران گرامی و پاسخ‌های متینی که به پرسش‌ها دادند. مسئولان مجله پژوهش و حوزه آرزو می‌کنند که همچنان توفیق خدمت‌گذاری و کمک به توسعه مطالعات ادیان و مذاهب را داشته باشند تا از این رهگذر، بتوانیم حقایق و معارف شیعی را بیش از پیش گسترش دهیم.